

داستان‌های شرلوک هولمز

# حلقه سرخ

< و پنج داستان دیگر >

آرتور کانن دوویل

ترجمه مؤده دقیقی



## فهرست

۱	.....	عزت و استریا
۴۵	.....	تسهلی بروس - پارتینگتن
۸۷	.....	یخی تبطان
۱۲۳	.....	حقه سرخ
۱۵۳	.....	قیدیه شدن لیدی فرانسیس کارفکس
۱۸۳	.....	کارگاه محنضر

## عمارت ویستریا

«تجرِبَةُ عَجِيبِ آقَايِ جَانِ اسكَاَتِ اِكِلَزِ»

هر دفترچه یادداشتم ثبت شده است که روزی سرد و ابری و پُرباد در  
اواخر مارس ۱۸۹۲ بود. هنگامی که مشغول صرف ناهار بودیم،  
تلگرافی به دست هولمز رسیده بود، و او سردستی جوابش را نوشته بود.  
هیچ صحبتی درباره‌اش نکرد، ولی این موضوع فکرش را مشغول کرده  
بود چون بعد از ناهار، غرق در فکر کنار بخاری دیواری ایستاده بود و  
بیب می‌کشید، و گهگاه نگاهی به آن تلگراف می‌انداخت. ناگهان رویش  
را برگرداند طرف من؛ برق شیطنت‌آمیزی در چشمهایش می‌درخشید.  
گفت:

- واتسن، به گمانم تو را باید اهل ادب محسوب کرد. کلمه  
«گروتسک»<sup>۱</sup> را چطور معنی می‌کنی؟  
گفت:

- عجیب ... درخور توجه.

در پاسخ معنی من سرش را تکان داد و گفت:  
- مطمئناً معنی‌اش بیشتر از اینهاست؛ به چیزی فاجعه‌بار و هولناک  
توجه دارد. اگر بعضی از آن داستانهایی را که سر خوانندگان بردبار را با  
آنها به درد آورده‌ای به خاطر بیاوری، متوجه می‌شوی که مسائل

---

1. grotesque

گروِتسک در بسیاری از موارد تشدید شده و به مسائل جنایی تبدیل شده‌اند. ماجرای بی‌اهمیت مردان موسرخ یادت می‌آید؟ آن ماجرا هم در آغاز بسیار گروِتسک بود؛ با این حال، دست آخر به اقدامی خطرناک برای سرقت ختم شد. یا آن ماجرای بسیار گروِتسک «پنج هسته پرتقال»<sup>۱</sup> که به توطئه‌ای برای قتل منتهی شد. این کلمه باعث می‌شود حواسم را جمع کنم.

پرسیدم:

– در آن تلگراف هم هست؟

تلگراف را با صدای بلند خواند.

همین حالا تجربه‌ای بسیار عجیب و گروِتسک را از سر گذرانده‌ام.

می‌توانم با شما مشورت کنم؟

اسکات اکلز<sup>۲</sup>

اداره پست، چرینگ کراس<sup>۳</sup>

پرسیدم:

– مرد است یا زن؟

– خُب معلوم است، مرد است. هیچ زنی هرگز تلگرافی نمی‌فرستاد

که هزینه جوابش را پرداخته باشد. خودش می‌آمد.

– با او ملاقات می‌کنی؟

– واتسن عزیزم، تو که می‌دانی از وقتی سرهنگ کراذرز<sup>۴</sup> را به زندان

انداخته‌ایم، چقدر حوصله‌ام سررفته. مغز من مثل ماشین مسابقه است؛

اگر به کاری که برایش ساخته شده مشغول نباشد، خودش را از بین

می‌برد. زندگی چنگی به دل نمی‌زند؛ روزنامه‌ها به درد نمی‌خورند؛

تگر جسارت و خیالپردازی برای همیشه از دنیای جنایت رخت برشته است. آن وقت از من می‌پرسی آیا حاضرم مسئله جدیدی را، هر قدر هم که بی‌اهمیت از کار دریابید، بررسی کنم؟ ولی صبر کن ببینم، اگر اشتباه نکنم، این باید همان مراجع ما باشد.

صدای گامهای منظمی در پله‌ها به گوش رسید، و یک لحظه بعد مردی تنومند، بلندقد و بسیار موقر با ریش و سبیل جوگندمی به داخل اتاق هدایت شد. چهره پرنخوت و رفتار متفرعانه‌اش نشان می‌داد چه جور آدمی است. از گترهایش گرفته تا عینک دورطلابی‌اش پیدا بود که هوادار حزب محافظه‌کار، اهل کلیسا، شهروندی خوب، و به سببی درجه درست‌آیین و سنت‌گراست. ولی تجربه حیرت‌انگیزی آرمیش ذاتی او را برهم زده و آثارش در موهای آشفته، گونه‌های برقرخته از خشم، و رفتار سراسیمه و هیجان‌زده او باقی بود. بلافاصله وقت سر اصل موضوع گفت:

– آقای هولمز، من تجربه بسیار عجیب و نامطبوعی را پشت سر گذاشته‌ام. به عمرم هرگز در چنین موقعیتی قرار نگرفته بودم. بسیار ناخوشایند و ناراحت‌کننده است. حتماً باید برایتان توضیح بدهم.

نفس می‌زد و نزدیک بود از عصبانیت منفجر شود. هولمز با لحن آرامش‌بخشی گفت:

– خواهش می‌کنم بفرمایید بنشینید، آقای اسکات اکلز. می‌شود قبل از هر چیز بپرسم اصلاً چرا به سراغ من آمدید؟

– واقعیتش، آقا، به نظر نمی‌آمد این موضوع به پلیس مربوط باشد؛ با این همه، بعد از شنیدن واقعیتها به طور قطع اذعان می‌کنید که نمی‌توانستم آن را به حال خود رها کنم. کارآگاههای خصوصی قشری هستند که بنده مطلقاً هیچ ارادتی به آن ندارم، ولی با این وصف، از آنجا که اسم شما را شنیده بودم ...

– حق با شماست. ولی، در وهله بعد، چرا بلافاصله نیامدید؟

– منظورتان چیست؟

۱. اشاره است به دو داستان از نخستین ماجراهای شرلوک هولمز با عنوانهای «انجمن موسرخ‌ها» و «پنج هسته پرتقال» که هر دو با ترجمه زنده‌یاد کریم امامی در مجموعه رسوایی در بوهم از انتشارات طرح نو منتشر شده‌اند.

2. Scott Eccles 3. Charing Cross 4. Colonel Carruthers